

رفیق مرتضی گازرانی

رفیق مرتضی گازرانی در سال 1337 در اراک متولد شد. دوران دبستان و دبیرستان را در آنجا گذراند و بعد در رشته فیزیک دانشگاه علوم به تحصیل ادامه داد. در سال های 55-56 در ارتباط با گروهی رزمنده، مبارزه انقلابی را علیه رژیم آریامهری آغاز کرد و در انقلاب بزرگ بهمن، در سازمان دهی حرکات توده ای فعالانه شرکت کرد. به علت صمیمیت فوق العاده شادابی و صداقتی که داشت، محبوب دوستان، آشنایان و هم شهریانش بود و به این خاطر روابط بسیار وسیعی با مردم داشت و به راحتی می توانست با مردم جوش بخورد و به خاطر برخوردهای طبیعی اش و روحیه فداکارانه ای که داشت، به سرعت می توانست اعتماد دیگران را به خود جلب کند و آنان را با اهداف انقلابی و انسانی اش آشنا کند. با توجه به این که او در زمینه تأثیر نیز تبحر داشت، به این وسیله نیز اهداف انقلابی اش را تبلیغ می کرد. مرتضی در سناریوی " کی برمی گردی داداش جان" اثر علی اشرف درویشیان، نقش " سعید" که همانا نقش زندگیش بود را به عهده داشت.

با انتشار سلسله بحث های " راه کارگر" به سازمان ما پیوست و تا خرداد ماه 60 در اراک به فعالیت انقلابی و تبلیغ و ترویج خط سرخ این تشکیلات همت گماشت. در این راه از هرچه در توانش بود، دریغ نمی کرد، از برف رویی در زمستان های سرد اراک تا سیم کشی ساختمان برای کمک مالی به سازمان، تا پخش و فروش نشریه " راه کارگر" و ... تا آشنا کردن کارگر زحمت کش و یا محصلی ... به مواضع نشریه " راه کارگر" و مارکسیسم انقلابی. با آن که تمام هم و غمش فعالیت تشکیلاتی بود، یک دم از توجه به کودکان محل یا کمک به مردم برای حل مشکلاتشان، تا آنجا که در توانش بود، دریغ نمی ورزید.

بعد از 30 خرداد 60 به تهران منتقل شد و فعالیت انقلابی را با نام مستعار "حمید" در این شهر، در میان کارگران و زحمت کشان آغاز کرد. در سال 62 به عنوان مسئول سیاسی یکی از کمیته های ناحیه ای تهران، با نام مستعار " امیر" برگزیده شد و تا هنگام دستگیری در سال 64، با شور و عشق و انرژی فراوان در راه ساختن یک تشکیلات کمونیستی در میان کارگران، از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

یکی از رفقایش بعد از شنیدن دستگیری رفیق " مرتضی " می نویسد: «رفیق " امیر" بسیار صمیمی، شاداب و پر انرژی بود، چه در دوران علنی که همه نوع امکانی وجود داشت و چه در شرایط سخت مبارزه مخفی که بدون هیچ امکانی، آواره و بی پول و ... به سر می برد. هیچ گاه روحیه شاد و مصمم خود را از دست نمی داد و همیشه با عشقی پرشور نسبت به سازمان و سوسیالیسم، خود را با مشکلات و شرایط منطبق می کرد و برای حل آنها می کوشید. او واقعاً هیچ مسئله شخصی برایش مطرح نبود و هیچ گاه در مبارزه دلاورانه اش، برای حفظ و ساختن تشکیلاتی کمونیستی از خود تردید و تزلزل نشان نمی داد ... زمانی که مسئول تشکیلاتی اش در اراک در سر قرار به او اعلام می کند که من خط توده ای ها را قبول دارم و نمی خواهم با سازمان کار کنم، مرتضی بی درنگ سقوط او را در منجلاب خیانت و مقابله با دمکراسی و انقلاب محکوم می کند و خواهان قرار با سازمان می شود. این روحیه انقلابی و جسورانه بود که توانست تشکیلات ما را به عنوان یک تشکیلات واقعاً کمونیستی و مبارز از تند بیج های خطرناک و زیر حملات رژیم اسلامی و همدستان توده ای و اکثریتی آن گذر داده، سربلند و پاکیزه نگه دارد».

رفیق مرتضی مدتی با رفیق نسرين بقائی در یک ارگان فعالیت می کردند، بعدها که خبر شهادت رفیق نسرين را شنید، در نامه ای به مرکز ارتباطات سازمان نوشت: « رفقا در نامه ... اطلاع یافتیم که رفیق نسرين به شهادت رسیده است. اگر این خبر صحت دارد، نام رفیق را برایمان بنویسید. این رفیق سهم عظیمی در کنترل سازمان دهی روابط ما داشته است. رفیق نسرين عزیز! هیچ وقت ترا، تلاش و کوشش ترا در راه رهائی پرولتاریا فراموش نخواهیم کرد. تو برای همیشه در قلب ما جاودانه خواهی ماند. ما عاشقان که وارث خورشید و شعله ایم، آتش را سینه به سینه نقل خواهیم کرد تا آن زمان که قلب هر زحمت کش، آرامگاه دل بی آرام ما گردد».

رفیق مرتضی، کادر جوان و پرشور سازمان ما، بعد از سال ها تلاش و مبارزه در راه آرمان سرخ رهائی پرولتاریا، اوائل سال 1364 توسط پاسداران مزدور ولایت فقیه دستگیر گردید و سریعاً به زیر شدیدترین و وحشیانه ترین شکنجه ها برده شد. اما لب از لب نگشود و تا آخرین لحظات زندگیش، بلشویک وار از آرمان های انقلابی و کمونیستی اش دفاع کرد و به شهادت رسید. ما با ادامه راهش، آتشی را که او در سینه داشت، سینه به سینه نقل خواهیم کرد و تا آن زمان که قلب هر زحمت کشی، آرامگاه دل بی آرام ما گردد!